

جلیل کریمی

نظریہٴ سما استعماری و  
گروہ شناسی



www.ketab.ir

- سرشناسه: کریمی، جلیل، ۱۳۸۱ -  
عنوان و نام پدیدآور: نظریهٔ پسااستعماری و گریختن از جلیلی کریمی.  
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۶.  
نویت چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۲۳۷ ص.  
شابک: 978-964-185-535-4  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت: کتابنامه.  
موضوع: سعید، ادوارد دیلیو، ۱۹۳۵-۲۰۰۳ م. - نقد و تفسیر. Said,  
Edward W. - Criticism, interpretation, etc.  
استعمار Postcolonialism - باورشناسی Oriental  
studies: کردان - تاریخ Kurds - History: فراتجدد -  
جنبه‌های اجتماعی Postmodernism - Social aspects  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ن ۶ ک ۴ / ۷۵۱ JV  
رده‌بندی دیویی: ۳۲۵/۳  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۴۳۸۷۸

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان



نشرنی

نظریهٔ پسااستعماری و گردشناسی

جلیل کریمی

چاپ اول تهران، ۱۳۹۶

تعداد ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی پردیس دانش

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،  
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)  
بدون اجازهٔ مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۹۷۸ ۹۶۴ ۱۸۵ ۵۳۵ ۴

[www.nashreny.com](http://www.nashreny.com)

## فهرست مطالب

|     |                                     |
|-----|-------------------------------------|
| ۷   | پیشگفتار                            |
| ۱۳  | مقدمه: دیگری و بازتاب               |
| ۱۹  | مطالعات پسااستعماری: چیستی و گستره  |
| ۱۹  | سرآغازها                            |
| ۳۲  | جامعه‌شناسی و سلطه                  |
| ۵۳  | سوژگی در شرایط استعماری: سوژه متحرک |
| ۶۳  | فمینیسم فرودستان                    |
| ۷۵  | جمع‌بندی                            |
| ۷۹  | دلالت‌ها و کاربردها                 |
| ۸۹  | گفتمان شرق‌شناسی                    |
| ۸۹  | خواست شناختن دیگری و قوم‌مداری      |
| ۹۷  | حقیقت / معرفت / قدرت                |
| ۱۰۳ | ضد اسطوره سفید                      |
| ۱۱۱ | گفتمان‌کاوی استعمار                 |
| ۱۲۳ | از شرق به اسلام                     |
| ۱۲۷ | روشنفکر یا تروریست                  |
| ۱۳۳ | متن‌باوری و کلیت‌بخشی               |

|          |                                           |
|----------|-------------------------------------------|
| ۱۴۸..... | کُردشناسی: تداوم یا گسست گفتمان شرق‌شناسی |
| ۱۴۸..... | مقدمه                                     |
| ۱۵۱..... | ملاحظات روش‌شناختی                        |
| ۱۵۷..... | تاریخچهٔ کُردشناسی                        |
| ۱۶۳..... | متون کُردشناختی                           |
| ۱۷۱..... | تحلیل متون                                |
| ۱۷۱..... | اسم‌گذاری / انتخاب موضوع                  |
| ۱۷۴..... | اسطوره‌سازی                               |
| ۱۷۸..... | عصبانیت                                   |
| ۱۸۴..... | ناهمزمانی                                 |
| ۱۹۲..... | طبیعی‌سازی (تات‌گرایی) و کارکردگرایی      |
| ۱۹۸..... | صورت‌بندی استراتژیک و دسترسی گفتمانی      |
| ۲۰۴..... | موقعیت استراتژیک / تراژدی اقلیت           |
| ۲۰۸..... | نتیجه: دیگری نه به‌مثابه ابزار            |
| ۲۲۱..... | منابع و مآخذ                              |
| ۲۲۱..... | فارسی                                     |
| ۲۲۵..... | کُردی                                     |
| ۲۲۵..... | لاتین                                     |
| ۲۲۹..... | پيوست: منابع کُردشناسی                    |
| ۲۳۱..... | نمایه                                     |

## پیشگفتار

تاریخ جامعه‌شناسی و امر توان با توصیف فراز و فرود نظریه‌پردازی‌های مخالف و موافق درباره فرهنگ، روایت کرد. این تاریخ با عنوان کلی «مطالعات فرهنگ» از نیمه قرن نوزدهم آغاز شد. در این جریان پیچیده و گسترده، گاه چند رویکرد متفاوت به فرهنگ و مسائل آن به موازات هم وجود داشته است. رویکردهای انتقادی، گشت‌گرا، توده‌ای و پسااستعماری از جمله این رویکردها هستند.

خاستگاه مکتب انتقادی اندیشه‌های مارکس، فریدریش انگلس، از نگاه مارکسیستی، فرهنگ محصول «ایدئولوژی» (ایده‌های طبقه حاکم) و زیربنای اقتصادی تعیین‌کننده هر دو است. به‌رغم اختلاف نظر رویکرد اتمدای با مارکسیسم ارتدکس در زمینه جبرگرایی اقتصادی، از نگاه اصحاب مکتب انتقادی (آدرنو، هورکهایمر و مارکوزه) نیز کنترل و نظارت جوهر سرمایه‌داری است و فرهنگ یکی از عوامل اصلی این کنترل و «صنعت فرهنگ» عامل شیء‌واره‌کردن هنر، زندگی و علم به‌شمار می‌رود. با این وصف، در آرای بعضی متفکران این مکتب (گرامشی و آلتوسر) به ویژگی‌های فرهنگی سیاست و اقتصاد، مصرف فرهنگی، مقاومت در برابر

ایدئولوژی، هژمونی و سلطه توجه بیش‌تری شده و نقش فرهنگ در تغییرات اجتماعی به‌صورتی برجسته‌تر نشان داده شده است.

به موازات این جریان رسمی جامعه‌شناختی، روایت دیگری در مطالعهٔ فرهنگ وجود داشته که از میانهٔ قرن نوزدهم، به‌ویژه در بریتانیا، با نظریه‌های باتیو آرنولد آغاز شده و در دهه‌های اخیر به هوگارت، ویلیامز، هال و فیلد رسیده است. این جریان مطالعاتی، در زمینهٔ ارزیابی فرهنگ توده‌ای، طیف نظری متنوعی «از نکوهش فرهنگ توده‌ای تا تحسین آن» به خود دیده است. آرنولد سی‌وس و الیوت ستایشگر فرهنگ سنتی بریتانیا و منتقد فرهنگ توده‌ای بودند. از نظر آرنولد، فرهنگ توده‌ای مصداق «آناشسی» بود؛ لی‌وس، به پیروی از آرنولد، توده‌ای‌شدن (امریکایی‌شدن) فرهنگ را مطرح و نکوهش می‌کرد و الیوت در سی بازگرداندن جامعه و فرهنگ مبتنی بر آریستوکراسی فئودالی برآمد. لیون (۱۳۸۱؛ جانسون ۱۳۷۸). مطالعات فرهنگی بریتانیایی، متناسب با تحولات پانزدهمی در حوزه‌های مختلف در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، دگرگون شد. یکی از تغییرات مهم این دوره تشکیک در ایده‌های نخبه‌گرایانه در مطالعهٔ فرهنگ (مورد علاقه سنت آرنولدی) بود.

این چرخش سبب توجهی جدی‌تر به فرهنگ توده (عامه) شد و مطالعات ریچارد هوگارت جایگاه ویژه‌ای به آن بخشید. او مخالف نخبه‌گرایی فرهنگی و منادی ارزشمندی جنبه‌های معینی از فرهنگ مدرن عامه بود و اشاعهٔ فرهنگ و توده‌ای‌شدنش را تنزل استاندارد کیفیت آن تلقی نمی‌کرد (جانسون ۱۳۷۸: ۲۰۸). ریموند ویلیامز هم، به‌رغم تأثیرپذیری شدید از لی‌وس، فرهنگ توده را نازل و تهدیدکنندهٔ فرهنگ متعالی قلمداد نمی‌کرد. به نظر او، فرهنگ نه والاترین محصول فکری جامعه بلکه «شیوهٔ زندگی» مردم بود.

در کل، نزد متفکران متأخر مطالعات فرهنگی در بریتانیا، فرهنگ عامه

فرهنگی منحط و بی‌ارزش نبود و اصالت و اعتبار داشت. این رویکرد هم اکنون با الهام گرفتن از متفکرانی همچون گرامشی، آلتوسر، دوسرتو، بارت و باختین رنگ و جلای خاصی به کار خود بخشیده و متحول شده است؛ تحولاتی که می‌توان گفت با رواج دادن روش‌ها و نظریه‌ها و مفاهیم متفاوت، بنیان‌های مطالعات پسااستعماری را بنا نهاده‌اند.

روش‌ها، نظریه‌ها و مفاهیم اصلی مطالعات فرهنگی متأخر در فضایی فکری و سیاسی فراهم آمدند که بسیاری از ملاحظات قطعی برتری فرهنگ را بر حمله برتری فرهنگی نخبگان، مردان و غرب، اعتبار خود را از دست داده به‌دند. در چنین شرایطی که هم فرصتی برای مبارزه سیاسی با هژمونی غرب را هم تسکین در ارزیابی‌های غرب درباره فرهنگ‌های دیگر به‌دست آمده بود، اندیشه‌مآنی بیشتر غیرغربی مجموعه مطالعاتی انتقادی را درباره چگونگی بازتاب فرهنگ‌های دیگر در جوامع غربی آغاز کردند. این مجموعه مطالعات با پذیرش آگاهان یا آگاهانه رابطه و نسبت بین دانش و قدرت نشان دادند که مطالعات تطبیبی غرب درباره بقیه فرهنگ‌ها و شکل بازنمایی آن‌ها در خدمت منافع استعماری اروپا و همدست امپریالیسم بوده است. بدین ترتیب، فرهنگ به محور مطالعات انتقادی و هدفمند ضد هژمونی غرب بدل و «مطالعات پسااستعماری» یکی از جلوه‌های اصلی آن شد.

مطالعات پسااستعماری پیش‌تر ذیل عنوان «گفتمان‌کاوی» یا «استعمار» مطرح و سپس به «مطالعات یا نظریه‌های پسااستعماری» معروف شد. در گفتمان‌کاوی استعمار کسانی همچون ادوارد سعید، ریموند شوب، رایان ترنر، اعجاز احمد، ماری لوئیس پرات و پتر هیوم<sup>۱</sup> آثار دوران امپریالیسم و استعمار را که درباره مستعمرات و فرهنگ‌های غیرغربی نوشته شده بود، به انحای مختلف و به‌صورتی نقادانه بازخوانی کرده‌اند. این گروه بر آن‌اند که

«شرق» در مطالعات شرق‌شناسی مصنوع گفتمانی غرب است و در اساس به صورت منفی و مخدوش بازنمایی شده است.

در گفتمان‌کاوی پسااستعماری نیز مسئلهٔ اصلی همان است، اما در عین حال پرسش‌ها و ایده‌هایی نو دربارهٔ نحوهٔ تحلیل وضعیت‌ها یا گفتمان‌های معماری و پسااستعماری مطرح می‌شوند. صاحب‌نظران این حوزه، هومی بابه، گایاتری اسپیواک و رابرت یانگ، ضمن حفظ اشتراک موضوعی با ادوارد سعید، این مطالعات، سعی کرده‌اند انتقادات واردشده بر مطالعات آنان را تا حد امکان به نظریهٔ روانکاوی و پسااستعماری برطرف کنند.

با این‌که پیش‌تر «پسا» در اصطلاح پسااستعماری به‌نوعی جهت‌گیری نظری و دوره‌بندی تاریخی اشاره دارد، مسئلهٔ اصلی گفتمان پسااستعماری تأثیر فتوحات استعماری بر ساختارهای اجتماعی و شکل‌بندی گفتمانی است، زیرا به نظر می‌رسد به‌غیر از استقلال‌یابی کشورها، قدرت و روابط بنیادی هنوز بدون تغییر مانده است. بیشتر ملت‌های سه قارهٔ غیرغربی (آسیا، آفریقا و امریکای لاتین) هم‌اکنون در شرایطی نابرابر با امریکای شمالی و اروپا به‌سر می‌برند. از همین رو، رابرت یانگ (۲۰۰۳)، مطالعات پسااستعماری مجموعه‌ای است که می‌کوشد روابط پیچیدهٔ بین مردم غرب و غیرغرب را بررسی کند. این مطالعات با رویکردی نقادانه متعهد به گشودن فضایی است که در آن خاموش‌ماندگان سخن بگویند و سخنشان شنیده شود؛ و نیز متعهد به گسترش چشم‌اندازها و تحلیل‌های نظری و دربرگرفتن دانش‌ها و ادراکاتی است که خارج از جهان غرب توسعه یافته است.

کتاب پیش روی (حاصل سه سال پژوهش (۸۸-۱۳۸۵)) شامل سه فصل است. هدف فصل اول ارائهٔ منظومه‌ای از مفاهیم و نظریه‌ها، سیر تاریخی مطالعات پسااستعماری و توصیف فضای فکری و موضوعی آن است. در فصل دوم به آثار و اندیشه‌های ادوارد سعید می‌پردازیم که از بانیان

گفتمان‌کاوی استعمار و امروزه یکی از چهره‌های اصلی مطالعات پسااستعماری است. فصل سوم مطالعه‌ای در باب برخی از متون نوشته‌شده دربارهٔ جامعه، تاریخ و فرهنگ گُرد است. در این بخش آثار نویسندگان غربی دربارهٔ مردم گُرد تحلیل می‌شود. قلمرو موضوعی این متون بیش‌تر حوزه‌های تاریخی، مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی و هدف نگارنده تحلیل نحوهٔ بازنمایی جامعه هدف در این متون، به یاری روش و نظریهٔ گفتمان، است.

در پایان از استاد گرانقدر، یوسف اباذری، سپاسگزارم که برای به ثمر رسیدن این مطالعه، در مواقع دشوار، بی‌دریغ، بسیار یاری‌ام کرد. یادآوری‌های استادان حمدرضا جلائی‌پور و ابراهیم توفیق و همراهی‌های دوستانم را در دانشگاه تهران، دانشگاه رازی و دانشگاه گُردستان قدردانم. از لیلا هامانی برای تمهید خورانی متن ممنونم. این اثر پیش‌تر قرار بود از طرف دانشگاه گُردستان چاپ شود که معذرت‌نشد، با این حال قدردان زحمات مسئولان آن دانشگاه هستیم. در آخر از همت دوست و همدم روزگار، صلاح‌الدین کریم‌زاده، و نیز مسئولان نشری به خاطر نشر این کتاب، صمیمانه سپاسگزارم.

ج. ک.

مستان ۱۳۹۴

## مقدمه

### دیگری و بازنمایی

مطالعات فرهنگی با تأکید بر روابط بین فرهنگ‌ها و موضوعات چندفرهنگی، مبحث «خود و دیگری» را به شکل جدیدی دوباره طرح کرده است. مفهوم «دیگری» ریشه در آرای هگل دارد. در پدیدارشناسی روح توضیح داده می‌شود که چگونه مجموعه‌ای از روایت‌های عناصر متقابل خودآگاهی را به سمت دانش مطلق پیش می‌راند تا به نهایت به ایده جدیدی (ستیز) برسد. هگل بر آن بود که خدایگان از جهان محتاج نیازمند حضور بنده (دیگری) است، زیرا با حضور اوست که ارباب به آگاهی از خود می‌رسد. تعظیم بنده در مقابل ارباب به او یادآوری می‌کند که او ارباب هستی؛ در غیاب این تعظیم بین ارباب و بنده تمایزی نیست. در این رابطه، مفهوم «میل» یا آرزو نیز بسیار مهم است. ارباب بنده را مغلوب خود می‌پندارد، اما همزمان در آرزوی پذیرش خدایگانی‌اش از سوی اوست. او از مجرای این آرزو به بنده خود وابسته می‌شود. اما بنده، از طریق کار، نخست آرزوی خدایگان را برآورده می‌سازد و سپس او را به مبارزه فرا می‌خواند. این دیالکتیک در علوم گوناگون اشکال متفاوتی به خود گرفته است.

در نظریه‌های جدیدتر مقوله دیگری جایگاه مهم‌تر و انتقادی‌تری یافته است. برای مثال، در نظریه روانکاوی لاکان، فاعلیت انسانی یا آنچه در روانشناسی من نامیده می‌شود، امری اعتباری و بدون مابه‌ازای بیرونی است. این اعتباری بودن از آن جهت است که فاعل خود نیست، بلکه تابع غیر یا دیگری است، زیرا از آن رو خود است که به دیگری تعلق دارد. لاکان، با توجه به دیالکتیک هگلی، بر مرحله خاصی از دیالکتیک تأکید دارد؛ یعنی مرحله «بارویی ارباب و بنده و نحوه شکل‌گیری میل به رابطه با دیگری بزرگ». بر اساس نظریه لاکان نفس آدمی اعتباری است و تمنای او همواره تمنای غیر است و او هرگز کامل نیست. در این نظریه، من و غیر هر یک وجهی از یکدیگر هستند و غیریت غیر همان غیریت من است (موللی ۱۳۸۴؛ مایرز ۱۳۸۵). بنابراین، «هیچ فردی چیزی جز هویت غیر نیست».

«دیگری» در آرای ژاک دریدا، میشل فوکو و اصحاب مطالعات فرهنگی و نیز در مطالعات پسااستعماری از حالت فردی خارج می‌شود و صورت جمعی و فرهنگی به خود می‌گیرد. این موضوع از آن پس، رواج بیش‌تری یافته و حالت انتقادی‌تری به خود گرفته است. تجلی رویکرد اخیر بیش از همه در نقد مطالعات شرق‌شناسی دیده می‌شود. با این حال، مطالعات تاریخی (لوکلر ۱۳۸۴) نشان می‌دهد میل به دیگری به صورت جذب یا طرد، تاریخی بسیار طولانی‌تر از شرق‌شناسی دارد و پیش از این در قالب روابط میان تمدن‌های بزرگ (چین، هند، اسلام و اروپا، به عنوان پدیده‌ای قوم‌مدارانه ظاهر شده است. به عبارت دیگر، تمدن‌های بزرگ همواره در طول تاریخ خود را مرکز و اصل عالم و دیگران را حاشیه و فرع آن شمرده‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد قوم‌مداری پدیده‌ای اروپایی نیست و تمدن‌های دیگر نیز، به‌ویژه قبل از شروع و رواج استعمار اروپایی، به همان اندازه قوم‌مدار و خودمحور بوده‌اند. با این حال، در این جا، سخن از اروپامداری است؛ جریانی که اروپا طی آن در چند سده اخیر خودمحوری را به حد اعلای رسانده و به اشکال متفاوت بروز داده است.

با پایان یافتن قرون وسطا و پدید آمدن رنسانس موانع ذهنی و عینی شناخت دیگری غیر غربی برداشته شد (هال ۱۳۸۶) و پس از آن، شروع سفرهای اکتشافی و اقدامات استعماری غرب را به صورتی بنیادی از سایر تمدن‌ها متمایز ساخت و راهی سرزمین‌های دور کرد. بدین ترتیب، ظرف چند قرن حجم زیادی از کتب و آثار گوناگون درباره جوامع و فرهنگ‌های غیر غربی تهیه و بایگانی شد و نظام معرفتی شرق‌شناسی به پایگاه معتبری دست یافت. این آثار که در حوزه‌های متفاوت (دینی، مذهبی، جغرافیایی، سیاسی، فلسفی، زیست‌شناختی و...) و از سوی افراد متفاوت (شاعر، سیاح، سیاستمدار، کارمند، هموارگر، کشیش، میسیونر و...) نوشته شده بودند، مسئله دیگری را در سطح تمدن‌ها صورت‌بندی کردند. آن‌ها از یک سو، شرق و شرقی‌ها را در مقام دیگری، خود برمی‌ساختند (سعید ۱۳۷۷) و از سوی دیگر، با مقایسه خود با این دیگری به خودشناسی می‌رسیدند.

اساس این نظام دانش، که برور عنوان «گفتمان استعماری» شناخته می‌شود، نه اراده شناختن (حقیقی) دیگری بلکه بازنمایی سوگیرانه اوست. بر همین اساس، منتقدان آن، متأثر از فضای فکری مرکزگرای پساخاتارگرایی، با توسل به نظریه گفتمان و آگاهی و باور به رابطه بنیادی نظام‌های معرفتی و نظام‌های قدرت، به این نتیجه رسیدند که شرق‌شناسی و استعمار دو روی یک سکه‌اند. به نظر آن‌ها، شرق‌شناسی از یک سو، آخرین فایندها و اقدامات استعماری و از سوی دیگر، هموارکننده مسیر استعمار است، چنان‌که این دو در تعاملی حلقوی همواره همدیگر را بازتولید کرده‌اند. بدین ترتیب، گفتمان استعماری به صورتی جدی و گسترده به موضوع اصلی منتقدان غرب بدل شد.

گفتمان شرق‌شناسی شرق را با توسل به منظومه‌ای از عناصر توصیف و تصویر و در نهایت آن را به کلیتی در قالب «غیر»، در مقابل غرب خودی، تبدیل کرده است؛ کلیتی که همزمان همه ویژگی‌های مورد نظر گفتمان

شرق‌شناسی، یعنی ناهمزمانی و متعلق به گذشته بودن، بی‌اعتباری، عجیب و غریب بودن، بی‌اخلاق بودن، خشونت‌طلبی، کندذهنی ذاتی، رکود و ایستایی و... را در قالب الگوی منفی خود متجسد می‌سازد (میلز ۱۳۸۲). به عبارت دیگر، شرق ابتدا به مثابه دیگری غرب بر ساخته می‌شود، آن‌گاه به کلیتی متضاد و یکپارچه و یکدست بدل می‌شود که بیش‌تر با صفات و ویژگی‌های منفی شناسانده می‌شود.

نویسندگان بسیاری موضوع بازنمایی شرق را در نوشته‌ها و آثار غربی بررسی و نقد کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد هنوز هم فضاهایی خالی در این نقدها وجود دارد. در مجموعه آثار انتقادی درباره شرق‌شناسی، موضوع بازنمایی جامعه و فرهنگ ایرانی و به‌ویژه کُردستان بسیار کم و در حد اشاره (برای مثال در آثار ادوارد سعید) مطرح شده است. در مطالعه حاضر «شرق» جای خود را به «کُردستان» داده است، چرا که، در حالت کلی، به نظر می‌رسد آثار ایران‌شناسی و کُردشناسی، که تا ۱۹۵۹ در چارچوب ایران‌شناسی صورت می‌گرفت، در همان چارچوب رادایم هژمونیک شرق‌شناسی عمل کرده‌اند.

تا قبل از سده ۱۷ میلادی کُردستان چندانی به مورد توجه کشورهای غربی و به تبع آن شرق‌شناسان نبود. از آن تاریخ به بعد، بر اثر رقابت‌های استعماری شدید بریتانیا، فرانسه و آلمان، گرایش به بررسی و شناخت ممالک شرقی، از جمله خاورمیانه و مناطق زندگی کُردها، به وجود آمد و کُردها نیز در مقام مردمی متمایز از دیگران و حتی مهم جلب نظر کردند. در سده نوزدهم، سیاحت‌نامه‌های بسیاری درباره شرق نگاشته شد، اما شمار آن‌هایی که تنها به کُردها و کُردستان پرداخته باشند بسیار کم بود (پیربال ۱۹۹۸).

فرض اصلی بخش تجربی اثر حاضر این است که بیش‌تر مطالعات کُردشناسی از منطق گفتمانی شرق‌شناسی تبعیت کرده‌اند. پیروی از این

منطق، زمانی که آثار نویسندگان غربی مورد نظر است، گاه به شکل آشکار و گاه پنهان بروز می‌کند. شکل پنهان این نوع نگاه بیش‌تر در آثاری دیده می‌شود که به نظر می‌آید با همدلی و دقت بیش‌تری نوشته شده‌اند. بر این اساس، هدف ما تحلیل گفتمان این آثار است، زیرا نگارنده معتقد است به‌رغم همدلی و ادعای دقت و عینیت این آثار، در بسیاری از آن‌ها لایه‌های شرق‌شناسانه آشکار است و این موضوع هم در آثار نوشته‌شده دربارهٔ کردها و هم دربارهٔ بیش‌تر آثار مرتبط با شرق، به معنای عام، صادق است.